

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در مبحث دهم در کتاب فوائد، تقریرات مرحوم نائینی راجع به ترتیب مرجحات است چون ایشان مرجحات منصوصه را قبول کردند و تعدی از آن را درست نمی دانستند و در این مبحث عرض کردیم ایشان خودشان یک تقسیم بندی کردند، مرجح جهتی و صدوری و اِلی آخر مطالبی که گذشت، آن وقت در ضمن تنبیهاتی این مرجحات را، بعضی هایش ابهام داشته توضیح دادند ولو عرض کردم ایشان ابتدائاً اصلاً طرح نمی کنند که آنی که در روایات است ترتیب مرجحات منصوصه چطوری است، آن وقت در تنبیه دوم که دیروز خواندیم شهرت و اقسام شهرت را فرمودند که عرض کردیم به حسب ظاهر مطلب ایشان خیلی مطلب عجیب و غریبی است، اصولاً شهرت فتوائی به این معنایی که ایشان گفتند خلاف متعارف است، فتوا باشد و روایت ضعیف که به آن استناد نکردند و شهرت عملی که اجمالاً مطلب ایشان درست است اما شهرت عملی و فتوائی جزء مرجحات نیست. حالا به هر حال یک مقدار عبارت ایشان را خواندیم و بقیه اش را بنا شد دیگه نخوانیم و خود آقایان مراجعه بکنند چیز خاصی ندارد و فرق بین شهرت و اجماع را هم فعلاً ایشان فرمودند چون این دیگه احتیاج به شرحی دارد که این اجماع در کلمات کی باشد، چون ما عرض کردیم اجماع موارد استعمال مختلف دارد. خود مرحوم شیخ اسدالله تستری هم در این بحث وارد شدند، اولاً الفاظ اجماع من غیر خلاف، لم نجد خلافاً، بالاجماع، اجماع اصحابنا، علیه اطلاق، تعابیر مختلف و یک مقداری هم این که مثلاً فرض کنید ابن ادریس در فلان مسئله ادعای اجماع کرده، حقیقت این اجمالش چیست. عرض کردیم این مطلبی که ایشان فرمودند اجمالاً درست است لکن تحقیق بیشتری می خواهد و ما شروع کردیم بحث ها را انجام دادیم، همان اجماعی که شیخ در خلاف گفته، اجماعی که سید مرتضی گفتند و اجماعاتی که بعد ادعا شده مثل مرحوم صاحب احتجاج و دیگران و اِلی آخره، تا زمان ما که تقریباً می شود گفت آخرین موارد دعوی اجماع در زمان ما مثل صاحب جواهر قدس الله سرّه است و در بعد از ایشان هم مرحوم آقای خوئی آن اجماعی را که از آن تعبیر به تسالم می کند، تسالم اصحاب، حالا این

تعبیر هم مال ایشان است و اینها را متعرض شدیم. بخواهیم اینها را شرح بدهیم با این عبارت نائینی آن وقت خیلی طولانی می شود. به همان گفته های سابق اکتفا می کنیم چون چند بار گفتیم دیگه اکتفا می کنیم و توضیح را عرض نمی کنم.

عرض کنم که البته در کتاب ایشان به نظر من یک لا یكون مزیه را نوشتند که باید یكون باشد، به نظر من حالا، چون امروز کتاب ایشان را نیاوردم فردا بیاورم.

بعد مبحث بعدی که ایشان فرمودند ترجیح به موافقت عامه و مخالفت عامه است که از مرحوم شیخ مطلبی را نقل کردند، فردا ان شا الله متعرض می شویم.

مطلب بعدیش هم ترجیح به موافقت کتاب و مخالفت کتاب است، این ها را توضیح دادند در تنبیه سوم و تنبیه چهارم تا بعد تنبیه ششم که بحث تمام می شود. ما بنا بود به همین نوشته های مرحوم نائینی اکتفا بکنیم و تصادفا مرحوم آقای خوئی هم همین بحث را دارند، ترتیب مرجحات و مرجحات منصوصه را ایشان متعرض شدند، بنا نبود متعرض بشویم لکن چون نکات و مطالبی بود که من چیزهای دیگه هم نقل کردیم دیگه گفتیم فعلا به احترام ایشان اینها را هم نقل بکنیم.

اما من فکر می کنم به هر حال من در بحث مکاسب کمتر آرای ایشان را از این کتاب تقریرات ایشان نقل می کنم چون محسوس است که این کتاب در اوائل جوانی ایشان این بحث را فرمودند، آن اواخر را که ما درک کردیم این جور نبود. اصولا ظاهرا همین طور است، حالا این مصباح الاصول دوره های اول ایشان است و بعد خب تطور بیشتری پیدا کرد. حالا من بعضی از نکاتش را عرض می کنم و مثلا این چون خود ایشان مدعی بودند که من خلاصه مطالبی است که مرحوم آقازیا و نائینی و آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی و اینها را جمع کردیم و با اضافات خودمان.

علی ای حال عرض کنم که در صفحه ۴۱۲ از این چاپ مصباح الاصول، نمی دانم این چاپ مصحح نیست، حاشیه ندارد، چون بعضی از کتاب های ایشان حاشیه دارد و چاپ مصحح است. ایشان در صفحه ۴۱۷ می فرماید:

فتحصل مما ذکرناه فی المقام لزوم الترجیح بالمرجحات و التخییر مع فقدها.

آیا ایشان تا آخر هم مبنایشان این بود من الان در ذهنم نیست، حالا ایشان این جا فرمودند.

بقی الکلام فی تعیین المرجحات المنصوصة و ترتیبها، فنقول: أما الشهرة فالظاهر عدم كونها من المرجحات

البتة این را عرض کردم ما یک مشکل کلی داریم ما دیروز و پریروز عبارت مرحوم نائینی را خواندیم، ایشان در شهرت فتوائی می

فرماید فلا اشکال فی كونها من المرجحات، خیلی امر واضح و بدیهی گرفتند که شهرت جزء مرجحات است و آقای خوئی می فرماید

فالظاهر عدم كونها من المرجحات که اصلا این جزء مرجحات نیست.

فان المذكور فی المقبولة هو الأخذ بالمجمع علیه.

عرض کردیم مرحوم آقای خوئی در این کتاب مصباح الاصول ظاهرش این طور است که روایت عمر ابن حنظله را قبول دارند یعنی

ایشان بعد، قبلا هم آوردند، این مطلب را در اول بحث آوردند که چون اصحاب قبول کردند تعبیر تقریبا تسالم اصحاب بر قبول است

برای این که باز، ایشان در صفحه ۴۰۹ می فرمایند: و اما المقبولة فسندها و إن كان محل خدشة إذ لم يذكر فی كتب الرجال لعمر ابن

حنظله توثيقٌ و لكن اثبات وثاقته مما رواه فی الوسائل فی باب الوقت عن الكلین.

همان روایت إذا لا یکذب علينا است یا یصدق علينا. فلا یمكن اثبات وثاقة عمر ابن حنظله و عرض کردیم این راهی بوده که شهید ثانی

شروع کردند.

و لکنه یقال إن الاصحاب تلقاه بالقبول و عملوا به قدیما و حدیثا و یعلم استنادها إلیه من الافتاء بمضمون ما ورد فیها من قوله و ما یحکم

له فإنما یاخذه سحتا حیث إن هذه الجملة لم ترد فی سائر اخبار باب القضاء.

پس ایشان در آن زمان مبنایشان بر قبول روایت عمر ابن حنظله بود و عرض کردیم شواهد دیگر هم داریم، همین تنقیح شرح عروه در

آن مسائل آخر که قاضی مجتهد می تواند تعیین ولی یعنی قیم صغیر بکند ایشان آن جا روایت عمر ابن حنظله را نقل می کنند و توثیف

می کنند لکن خب آنجا چون بحث این است که اگر امام شخصی را مثلا قاضی نصب کردند لوازم این نصب هم ثابت می شود، یکی از

لوازم نصب قاضی مثلا نصب قیم است. بعد اشکال می کنند که این لوازم معلوم نیست ثابت باشد و لکن در چاپ جدید تنقیح حاشیه

مفصلی دارد که بله این سابقا بود، اخیرا مبنای ایشان برگشته و روایت عمر ابن حنظله را قبول ندارند. عرض کردم در مبانی تکمله منهاج در همان اوائل در قاضی منصوب ایشان نقل می کنند. کرارا عرض کردم در باب قاضی منصوب یک مقدار اطلاعات علماء امتی کانبیاء، خب اینها را که قبول نکردیم. یک مقدار هم لسانه تقریبا النصب مثل همین روایت عمر ابن حنظله، ایشان فرمودند بله روایت عمر ابن حنظله چون اینی جعلته حاکما لسانش قاضی منصوب است لکن سندش ضعیف است، تصریح می کنند و روایت ابوخیجه را فرمودند سندش پیش ایشان معتبر است اما قاضی تحکیم است. روایت حوادث واقعه را هم که قبول نکردند، این را لذا عرض کردم من جمله در مستند ایشان در شرح عروه در کتاب صوم در ثبوت هلال و حکم حاکم تقریبا، چون من این جا را خدمتشان بودم، یک هفته بحث ولایت فقیه را مطرح کردند و روایت عمر ابن حنظله را هم آوردند، چاپ هم شده و بعد اشکال کردند که این سندش ثابت نیست. غرض ایشان در این کتاب، می خواهم این را بگویم، در مصباح الاصول و تنقیح جلد اول مبنایشان بر این بود که روایت عمر ابن حنظله مقبوله است، قبول است. عمل به الاصحاب قدیما و حدیثا، خصوصا این جمله اولش که ما یحکم یاخذ بحکمنا سحت، توجه نفرمودند خود مرحوم آقای خوئی که این جمله اول در فقیه نیامده، آن وقت عمل فقها چطور قدیما و حدیثا؟ اصلا جمله اول، آخه ایشان می گوید و ما یحکم له فإنما یاخذ سحتا بحیث أن هذه الجملة لم تعد فی سائر اخبار باب القضاء، این تاکید جای دیگه نیامده، خب اصلا این صدر روایت را صدوق نیاورده، چطور عمل به قدیما و حدیثا؟ یکیش صدوق است که نمی شود انکار کرد، آن طور شهرتی را که ایشان می خواهند درست بکنند با اعراض مثل صدوق نمی شود اثبات کرد.

علی ای حال این مقدار ان شا الله کفایت می کند، ایشان در این جا روایت عمر ابن حنظله را قبول دارند و لکن این که شهرت مرجح است قبول ندارند. حالا این مطلب را من در ذهنم تا حالا در بحث ها نقل کردم، در ذهنم این بود که ایشان در بعضی از جاها تصریح می کنند که شهرت مرجح است لکن روایت ضعیف است، در ذهنم این بود و تا حالا هم این را نقل می کردم، این که الان در این جا آمده در مصباح الاصول، روایت را معتبر می دانند لکن می گویند شهرت مرجح نیست، خلاف آن چیزی است که تا حالا اما آن قسمت راجع به روایت که این مسلم است، ایشان برگشتند. این قسمت دوم الان در ذهنم نیست اما یاد می آید همیشه در ذهنم هست که مثلا جزء

مسلمات است، حالا در درس ایشان شنیدم یا در موارد مختلف شنیدم یادم نمی آید به هر حال فعلا جای معینی را نمی توانم معین بکنم اما در ذهنم این طور است که بعدها نظر مبارکشان این بود که روایت معتبر است لکن شهرت مرجح نیست، این جا می گویند روایت معتبر هست شهرت مرجح نیست اما ایشان شهرت را مرجح می دانستند اما روایت را معتبر نمی دانستند.

به هر حال من فعلا چون یک مطلبی را نقل کردم فعلا به اسم ایشان که چاپ شده خلافتش است گفتم بخوانم و این توضیح را خود من بدهم. هر چند با خودم امروز من فکر کردم این مطلب را کجا جای معینی آدرس بدهم الان در ذهنم نیامد اما به نظرم یعنی در ذهن من جزء امور کاملا واضح است، حالا چرا نمی دانم. غرض این که ایشان مرجح شهرت را، یادم می آید شاید در چند تا بحث از ایشان من شنیدم یا چاپ شده، به هر حال در ذهنم هست که مرجحیت شهرت را قبول می کنند که مستفاد از روایت عمر ابن حنظله هست و روایت مرفوعه. البته ایشان این را دارد و به یک مناسبتی می گود شهرت فقط در مقبوله و مرفوعه است، این را ما دیروز هم عرض کردیم و کرارا هم گفتیم کلمه شهرت فقط در مقبوله و مرفوعه آمده است. مرفوعه هم که ارزش ندارد، فقط مقبوله می شود. به هر حال من برای احترام رای ایشان فعلا عبارت ایشان را می خوانم اما هنوز هم خیلی مصرم که ایشان در فهمشان از روایت عمر ابن حنظله شهرت را جزء مرجحات می دانستند، این جا می گویند نه.

فالظاهر عدم كونها من المرجحات فإن المذكور في المقبولة هو الاخذ بالمجمع عليه. فإن المجمع عليه لا ريب فيه و المراد به الخبر الذي

اجمع الاصحاب على صدوره من المعصومين سلام الله عليهم اجمعين

فالمراد به الخبر المعلوم صدوره من المعصوم بقريئة قوله بعد العبر بالاخذ بالمجمع عليه

نفرمودند بعد از اخذ، خذ بما اشتهر بين اصحابك. آني که امر فرمودند ما اشتهر.

فإن المجمع عليه لا ريب فيه و بعد هم و قوله بعد ذلك إنما الامور ثلاثة.

بنده سراپا تقصیر هم این ذیل را شرح دادم و اگر یاد مبارکتان باشد عرض کردیم از این روایت در می آید که مشهور یا مجمع علیه بین

رشدۀ است اما شاذ و نادر بین غیه است یا امر مختلف فیه، مشتبه، الان فعلا از روایت در نمی آید که بین غیه باشد، احتمال آن هم

هست. ایشان می فرمایند: فإن الامام عليه السلام طَبَّقَ الامر البين رشده على الخبر المجمع عليه فيكون الخبر المعارض له ساقطا على

الحجیة، این ساقط یعنی احتمالا از باب اشتباه باشد چون می گوید دع الشاذ النادر لما دلّ على طرح الخبر المخالف للكتاب و السنة.

عرض کردیم این دلیل نیست. فإن المراد بالسنة هو مطلق الخبر المقطوع صدوره عن المعصوم لا خصوص النبوی.

عرض کردم سنت را ایشان به این معنا گرفتند که خبر المقطوع صدوره، سنت اصطلاحاً ما سنّه رسول الله است.

كما هو ظاهر

نه ظاهر هم نیست.

و لا ینافی.

خب اگر شهرت این است بعد خود عمر ابن حنظله می گوید فإنهما معا مشهوران. می گوید و لا ینافی ما ذکرناه فرض الراوی الشهرة

فی کلتا الروایتین بعد امره بالاحذ بالمجمع علیه.

عرض کردم اخذ به ما اشتهر.

تعلیل: فإن الشهرة بمعنی الوضوح.

این در رسائل شیخ هم آمده که شهرت به معنای وضوح است

و منه قوله شهر فلان سیفه

شاید مثلا شمشیر در غلاف بود دیده نمی شود، در آورد یعنی همه می بینند.

و سیف شاهر و معنی کون الروایتین.

این که از امام سوال می کند هر دو روایت مشهورند

أنهما بحیث قد رواهما جميع الاصحاب.

این دو تا روایت و علم صدورها عن المعصوم.

پس روشن شد که مطلب چی شد؟ امام فرمود خذ بما اشتهر بین اصحابک، روشن؟ اولاً ما مطلب را توضیح بدهیم، فإن المجمع علیه لا

ریب فیه.

پس اول شهرت آمد، بعد مجمع علیه آمد.

بعد قلت إنما معا مشهوران، باز شهرت آمد. روشن؟

حالا مرحوم نائینی و مشهور گفتند ما اشتهر یعنی شهرت، مجمع علیه یعنی مشهور، آقای خوئی ظاهراً ما اشتهر را به معنای مجمع علیه

گرفتند، مجمع علیه هم به معنای خودش. کلاهما المشهور هم کلاهما مجمع علیهما.

یکی از حضار: آن وقت همچنین چیزی می شود؟

آیت الله مددی: اصلاً نمی فهمم و لذا گفتم عین عبارت را بخوانم. احتمالاً باید ایشان یک فرضی بکنند که همه اصحاب احمقند یا لا اقل

عمر ابن حنظله خیلی احمق است، آخه می شود همچنین چیزی که یک دفعه همه اصحاب از امام صادق نقل بکنند که مثلاً لحم ارنب

حرام است، همه اصحاب نقل بکنند لحم ارنب حلال است. لا اقل در نقل دوم این سوال می شود!

یکی از حضار: تصور شهرت دو طرف می شود؟

آیت الله مددی: بله خب پنج تا این ها و پنج تا آنها.

مخصوصاً حضرت فرمود من مطلبی که می گویم یکی است، از پیش من که در می آیند کلّ یریدون أن یدعی راساً و توضیح دادیم

بیشترین تعارض زمان امام صادق است و توضیح دادم خط و خطوطی که در کوفه بود، هر خطی هم برای خودش اصحابی داشت. خط

بارز بارز که از زمان او آخر بعد از قیام زید تقریباً در کوفه است، بعد از سال های ۱۲۰ تشکیل شد خط غلو بود که مثلاً امثال جابر ابن

یزید جعفی و معلی ابن خنیس و بعد مفضل ابن عمر و بعد عمرو ابن شمرن، این ها. و خط اعتدال، حالا این تعبیر من است، زراره و

محمد ابن مسلم و ابوبصیر و برید، خب این واضح بود که دو تا خط فکری است و لذا بعد از امام صادق هم تدریجاً میان اصحاب ما دو

خط از میراث نوشته شد. میراث های محمد ابن سنان که خط غلو بود، میراث های حسین ابن سعید و حسن ابن محبوب که خط، و هلم جرا، میراث های سهل ابن زیاد، اسحاق ابن ابراهیم احمد، ابراهیم ابن اسحاق احمد نهاوندی یعنی ما اینها را چند بار توضیح دادیم. آن وقت می آید می گوید آقا گاهی یک خبر را پنج نفر، اینها آدم های خوبی هستند، یک خبر دیگر را پنج تا، خب می شود. کوفه ای که بناست ششصد تا یا نهصد تا شیخ کلهم یقول حدثنی جعفر ابن محمد، این که پنج تا یک طرف باشند و پنج تا یک طرف، این معقول است اما همه شیعه یک طرف و باز همه شیعه طرف دیگر! من هنوز من احتراماً برای ایشان عین عبارت را خواندم و لذا هم ما عرض کردیم حق با امثال نائینی و شاید مشهور، کلمه مجمع علیه را عرض کردم من الان شرح روایت را عرض کردم. این کلمه اول آمده خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر، شاذ دارد. شاذ و نادر،

یکی از حضار: نادر ندارد

آیت الله مددی: من فکر کردم نادر هم دارد.

یکی از حضار: نادر در آن مال عوالی است.

آیت الله مددی: همان مرفوعه دیگره

حالا دع الشاذ، من الان دقیقاً در این لحظه در ذهنم نیست، چون در ذهنم معروف بود عرض کردم.

آن وقت می گوید فإن المجمع علیه، من راجع به آن عبارت احتمالات زیادی دادیم، مجمع علیه را گرفتند یعنی مشهور و این هم مجمع علیه نقلی است نه مجمع علیه فتوا به تعبیر نائینی یا عمل اصحاب مستندا، این چیزهایی که ایشان فرمودند آن را هم عرض کردیم. شهرت روایی و شهرت نقلی است.

بله ایشان به ذهنشان آمده که اگر یک خبری مشهور شد خواهی نخواهی حجت است، ما این را توضیح دادیم، حجت است به قرینه عقلائی و به سیاق عقلائی. قبول هم هست، شاهدش هم این است که اهل سنت فیما بعد آمدند گفتند خبری که شاذ است ولو سندش ثقات باشند این قابل قبول نیست، صحیح نیست. دلیل واضح بر مطلب ولو خبر صحیح.

.....  
ما توضیحات همه اینها را عرض کردیم، انواع احتمالاتش.

و بعد کلاهما مشهوران هم موید این است که مجمع علیه. ایشان به عکس این مطلب، کلاهما مشهوران یعنی کلاهما مجمع علیهما، خذ بما اشتهر که ایشان نوشتند بعد الامر بالاخذ بالمجمع علیه. اخذ به مجمع علیه نداریم. اخذ به ما اشتهر بین اصحابک داریم، تعلیل داریم به فإن المجمع علیه لا ریب فیه، نه امر به اخذ به من.

علی ای حال دقت بفرمایید چون این روشی را که ما گرفتیم هم دقت در روایات است و هم دقت در کلمات، روشن شد؟ این مطلب مشهورترین بحیث قد رواهما جميع الاصحاب و علم صدورهما عن المعصوم.

خب این قطعا یک مشکلی دارد، همه اصحاب بگویند خدمت امام بودیم فرمودند لحم ارنب حرام است، همه اصحاب بگویند خدمت امام بودیم فرمودند لحم ارنب حلال است، اصلا ما بعضی از روایات داریم که شخص می گوید خدمت امام بودم، یکی یک سوال کرد جوابی داد، یکی سوال دیگری کرد همان سوال آمد و جواب دیگر دارد، می گوید ناراحت شدم، شخص واحد، آن وقت همه بیایند نقل بکنند! علی ای حال ما که نفهمیدیم.

و ظهر بما ذکرناه عدم صحة الاستدلال على الترجيح بالشهرة الاصطلاحية، إذ فرض الشهرة في احدى الروایتين بالمعنى الذى ذكرناه يوجب دخولها تحت عنوان السنة القطعية فتكون رواية اخرى خارجة عن دليل الحجية طبعاً بمقتضى ما دلّ على طرح الخبر المخالف على الكتاب مضافاً إلى ما عرفناه من عدم حجية المرفوعة و ليس في غير المرفوعة و المقبولة من الاخبار العلاجية ذكرٌ من الترجيح بالشهرة اصلا.

این مطلب ایشان درست است. ما هم تا حالا چند بار تکرار کردیم.

فلم يثبت كون شهرة الاصطلاحية من المرجحات.

بله بنده هم عقیده ام همین است، نه این که خلاف ایشان اما نه این نکته. نکته این است که اصلا روایت در مقام ترجیح است که حالا شهرت باشد یا نباشد یعنی به عبارت دیگر اینها مثل همین حرفی که از آقاضیا در آخر نقل کردیم. اصلا روایت در مقام ترجیح نیست،

در مقام اصل حجیت است. امام می خواهند بفرمایند خبری که مشهور است حجت است و آن یکی اصلا حجت نیست و این توضیحاتش را با تحلیل که از کلام بود ارائه کردیم دیگه تکرار نمی کنیم.

و ظهر بما ذکرناه لا يمكن الاستدلال بالمقبولة و لا بالمرفوعة على الترجيح بمخالفة الكتاب لكون موردهما الخبرين المشهورين فلا تدل على الترجيح بموافقة الكتاب فيما إذا كان الخبران مظنونى الصدور.

پس ما در باب موافقت کتاب هم به روایت عمر ابن حنظله برنگشتیم.

و ما اشتهر من أن المورد لا يكون مخصصا مسلماً فيما إذا كان في كلام المعصوم اطلاقاً أو عمومً فيؤخذ بالاطلاق أو العموم فلو كان المورد خاصا فليس في المقبولة و المرفوعة عمومً و اطلاقاً بالنسبة إلى الخبر الظنى.

بینید اینها همه نکته همان است. اصلا در مقبوله اشاره ای به حجیت ظن نیست، اشاره ای به حجیت تعبدی خبر نیست، اگر ایشان این جور می فرمودند خیلی بهتر بود.

بعد می فرمایند و اما الترجیح بصفات الراوی كالاعدلیة و الافقیهية و الاصدقية فلم يدلّ عليه دليلٌ ایضا إذ لم يذكر الترجیح بها فی المقبولة و المرفوعة من الاخبار العلاجية.

اخبار علاجیه در مرفوعه که ذکر شده، خیلی تعجب است! در مرفوعه که صفات راوی آمده است.

اما المرفوعة فقد عرفت حالها من عدم الحجية.

ظاهراً یک اشتباهی در چاپخانه پیدا شده! در مرفوعه که ذکر شده، در مرفوعه هست و فقط هم آن جاست، جای دیگه هم نیامده. بله

عدم الحجية درست است. ما عرض کردیم اصلا این قدر این از مرحله پرت است اصلا صلاحیت ذکر ندارد، این را هم که ذکر می کنیم

چون اینها آوردند، اصلا من در دوره سابق بحث تعادل نسبت بین مرفوعه و مقبوله، اصلا اینها را کلا مطرح نکردیم، اصلا هیچی را

مطرح نکردیم چون هیچ ارزشی ندارد.

فإن المقبولة فالترجيح بالصفات فإن كان قد ذكر فيها إلا أن قد جعل من المرجحات الحكمين لا من المرجحات الروائين حيث قال الحكم ما حكم به عدلها، الفقهها، اصدقهما و لذا لم يذكرها الكليني في جملة المرجحات.

آیا عبارت کلینی در مرجحات است یا عبارت کلینی در اصل حجیت است.

فراجع كلامه الذي نقلناه و ما ذكره الشيخ من أن عدم ذكره الصفات المذكورة من المرجحات، مراد ایشان از شیخ در این جا شیخ انصاری است.

إنما هو لوضوح كونها منها غريبٌ منه، مرحوم شیخ گفتند ترجیح است.

عرض کردم ترجیح به مرجحات، مرحوم شیخ می گوید مشهور. به این معنا که در کتب اصول زیاد آمده. کتب اصول را هم از کتب اهل سنت گرفتند. اهل سنت هم از باب حجیت ظن گرفتند. در کتبشان هست، در کتب اصول اهل سنت اصدق و عدل و ...، قرب اسناد و بعد است، همه اقسام اینها ذکر شده، ما نخواندیم نه به معنای این که نیامده، این که ایشان می فرماید وضوح کونها منها، این وضوح پیش کتب اهل سنت هست، هر کسی نگاه بکند می بیند مطلب زیاد گفته شده. اما حالا مسلم باشد نه.

فإن الترجيح بها ليس باوضح من الترجيح بموافقة الكتاب و مخالفة العامة مع أن الوضح لا يوجب الغاء شيء في مقام الاداءة در مقام شمارش یعنی.

و ما حکي عن بعض

همین تعجب است کلام آقای نائینی را ذکر نفرمود! چون ما عبارت نائینی را خواندیم که درست است که این در حکمین است ولی ایشان از حکمین به روایتین رسید که عرض کردیم آقازیا هم به شدت گفت بعیداً جدا، این تعجب از ایشان است که کلام نائینی را هم ذکر نفرمودند. کلام شیخ و.

من أن الوجه في عدم ذكر الاوصاف أنه يرى جميع روايات كتابه مقطوعة من حيث السند، يرى یعنی کلینی. ضمیر آنه یک رحمه الله هم اضافه می کرد!

اغرب من سابقه فإنه مع وضوح فسادها لا يستلزم تساوی جميع رواة جميع روايات الكافي من حيث الصفات، فان تساوی رواة جميع روايات الكافي -من حيث الأعدلية و الأفضلية و الأصدقیة- غير محتمل، فضلا عن ان يقطع به.

خب این امور واضح است.

و ظهر بما ذكرناه من عدم كون الصفات من المرجحاتان ما وقع -في كلام المتأخرين من ترجيح الصحيحة على الموثقة ليس له وجه. معروف شده که روایت صحیح بر روایت موثق، اصلا آقای خوئی حجیت را دایر مدار وثاقت می دانند و موثقه هم راویش ثقه است، صحیحه هم راویش ثقه است. اصلا آقای خوئی نکته ای برای صحیحه و موثقه نمی دانند. عمده حجیت سیره عقلاست و سیره عقلا هم خبر ثقه حجت است، می خواهد حالا عدل امامی باشد یا نباشد. عمده وثاقت است و وثاقت هم، چون زیاد این اشتباه پیش می آید، وثاقت یا ثقه در اصطلاح ایشان متحرز عن الکذب است، چند تا احتمال دیگه هم نقل کردیم، متحرز از کذب مع کونه امامیا، متحرز عن الکذب مع کونه عدلا، متحرز، عدل امامی، متحرز عن الکذب مع کونه ضابطا، متحرز عن الکذب مع کونه عدلا و إلى آخره. متحرز عن الکذب باعتبار فهرسته که ما هم اضافه کردیم. این احتمالات لفظ ثقه در عبارت نجاشی است لکن انصافا احتمال آن نکته فهرستی است ولو گفته نشده و احتمالا مراد ایشان از متحرز عن الکذب و امامی احتمالش هست که ایشان عند الاطلاق مرادش امامی باشد و ما این بحث را در باب مقبوله عمر ابن حنظله این مطلب را از کتاب مرحوم آقای شفتی هم نقل کردیم. آن جا عبارت ایشان که آیا وقتی گفت ثقه توش امامی خوابیده یا نه که توضیحات آن جا گذشت و دیگه تکرار نمی کنیم.

عرض این نکته را عرض بکنم این که مشهور گفتند صحیحه بر موثقه مقدم است به خاطر حصول ظن است، نکته اش این است و این که ایشان قبول نمی کند چون ایشان معیار در حجیت خبر را وثاقت می داند و ترجیح به این جهت در روایت نیامده و اگر ترجیح هم نبود می شود مخیر، پس مخیر می شود. این وثاقت و موثقه باشد یا صحیحه باشد فرق نمی کند.

و اما موافقة الكتاب و مخالفة العام فلا ينبغي الاشكال في أن كلا منهما مرجحٌ مستقل، این جای اشکال نیست که جز مرجحات است. ظاهرا مرادشان مثل کفایه است که ایشان جزء مقومات حجیت گرفتند.

فلا اشکال فی أن کل منهما، آن وقت اشکالی که ایشان اول در این جا مطرح می کند که دو تایی با هم مرجح باشند

و توهم، این توهم را این جا مطرح کردند.

این توهم از کجا آمده؟ می خواهد بیاورید. در روایت عمر ابن حنظله بعد از این که می گوید هر دو مشهورند امام موافقت عامه، خذ

بما وافق الكتاب و خالف العامة، هر دو را با هم آورده است.

کون مجموعهما مرجحاً واحداً حيث جمع الإمام عليه السلام بينهما فی المقبولة بقوله عليه السلام: «ينظر ما وافق حكمه حکم الكتاب و

السنة، و خالف العامة

من خذ گفتیم.

یکی از حضار: قلت جعلت فداک، وجدنا احد الخبرين موافقا للعامة و الآخر

آیت الله مددی: نه بعد از کلاهما مشهوران

یکی از حضار: چون از صدوق است اصلاً ندارد.

آیت الله مددی: صدوق هم دارد.

یکی از حضار: مشهوران ندارد

آیت الله مددی: صدوق دارد، قسمت سوم صدوق آورده است. دیگه من هی تکرار کردم واضح شد، قسمت اول، دوم و سوم.

یکی از حضار: إن كان الخبران عنکم مشهورین

آیت الله مددی: همین دیگه

یکی از حضار: قد رواهما الثقات. قال ينظر فما وافق حكمه

آیت الله مددی: حکم الكتاب و السنة و خالف العامة، أخذ به.

دقت کردید؟ این جا دارد فیوخذ به، حالا شاید یوخذ در کتاب کافی یا در کتاب تهذیب باشد چون عرض کردم سه تا مصدر است، فقیه یکی است، کافی یکی است، تهذیب یکیش نزدیک کافی است و یکیش جدای از کافی است. این مجموعه مصادری که در اختیار ما بود.

و یترک ما خالف الکتاب و السنه و وافق العامه فالامر بالاخذ الخبر الجامع لکلیهما.

روشن شد؟ پس شما می گوئید کل واحد مستقلا جزء مرجحات است. این جا این مشکلی که در روایت عمر ابن حنظله آمده دو تایی با هم، این مطلب را در نائینی نیاورده، ایشان دارد.

مدفوعٌ بأن المذكور فی ذیل المقبوله الترجیح بخالفه العامه بنفسها حیث قال بعد فرض الراوی تساوی الخبرین من حیث موافقه الکتاب و السنه ما خالف العامه ففیه الرشد فإذا کانت مخالفه العامه بنفسها من المرجحات، این رشاد یعنی مرجح یا حجت.

یکی از حضار: به معنای واقع نیست؟

آیت الله مددی: رشد واقع، در مقابل قد تبین الرشد من الغی.

فماذا بعد الحق إلا الضلال! و ما خالف

همین جاست که مرحوم نائینی در این تنبیه سوم کلام شیخ را در مخالفت عامه نقل می کند که اصلا مخالفت عامه چرا جزء مرجحات است، به تعبیر ایشان جزء مرجحات است و اصلا مخالفت عامه یعنی چه؟ مثلا این جور بگوئیم هر کاری را که عامه انجام می دهند انسان خلافتش را می کند، آنها نماز می خوانند ما هم نماز نخوانیم مثلا! این طوری است!

یکی از حضار: یکی دیگه هم دارد إلا استقبال الکعبه، این را چکار کنیم؟

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است.

نه این روایت عمر ابن حنظله ففیه الرشد.

عرض کردیم این شاید یک مفهوم خیلی بسیطی بوده، بعضی از عوام و دهاتی ها، بعضی از عوام، بعضی از افراد نادان، این تصور را کردند. من مثالش را هم عرض کردم. یک حاج شیخی بود، شیخ خوبی هم بود، از نجف به ترکیه رفته بود، جزء اوائل طلبه هایی بود که برای تبلیغ به ترکیه می رفتند. خودش می گفت در خانه شخصی رفتم تصادفا شوهرش هم نبود. خب رفتیم ما را احترام کرد به عنوان اهل علم و اینها، به عنوان شیعه، ظهر که شد نماز خواندم، شوهرش آمد، به شوهرش گفت این را بیرون بکن، این سنی است، نماز می خواند. این به من گفت این سنی است این نماز می خواند، این سنی است، از خانه برای من نقل می کرد. خود آن طلبه برای من نقل می کرد. خب این هست، ممکن است حالا عده ای در ترکیه یک عوامی که ما خیال بکنیم هر کاری را که اهل سنت انجام دادند، خیال بکنیم این فیه الرشاد. این را مرحوم نائینی چون من بعد فردا می خوانم. البته اشاره می کنم و بحث احتیاج ندارد.

این خودش ما خالف العامة یعنی چه؟ خود مرحوم نائینی، تصادفا مرحوم نائینی در تنبیه دوم هم دارد، در تنبیه سوم هم دارد. دو بار این را تکرار می کنم و نکته لطیفش در تنبیه سوم است. با این که تنبیه دوم مال مخالفت عامه است. ان شا الله تعالی فردا می خوانیم.

فإذا كانت مخالفة العامة بنفسها من المرجحات، وقتی می گوید فیه الرشاد یعنی مرجحات!

بلا احتیاج الی انضمام موافقة الكتاب إليه كان الموافقة الكتاب ایضا مرجحة مستقلة.

فإنه لو لم تكن موافقة الكتاب مرجحة مستقلة لكان انضمامها إلى مخالفة العامة من باب ضم الحجر إلى جنب الانسان.

خیلی خب مطلب با این مقدمات، خب بالاخره این سوال می آید که چرا در روایت عمر ابن حنظله جداگانه نیامده است؟ مخصوصا که بعد شما یک روایتی را به عنوان صحیح قطب راوندی، همچنان که مرحوم نائینی هم گفت. صحیح قطب راوندی نقل می کنید که امام این دو تا را از هم جدا کرده.

غایة الامر أن الامام علیه السلام فرض احد الخبرين جامعا لكلا المرجحين و الآخر فاقتدا لهما و امر بالاخذ بالجامع و بعد سوال الروای

عن الواجد لاحد المرجحين امر بالاخذ به ایضا.

این خلاصه نظر مبارک ایشان در شرح حدیث.

ثم إنه لم يذكر في المقبولة حكم الخبرين المتعارضين إذا كان أحدهما موافقا للكتاب و الآخر مخالفا له للعامة إذ المذكور حكم الواجد و الفاقد لكلا المرجحين و الواجد و الفاقد لاحد المرجحين و اما إن كان أحدهما واجدا لمرجح و الآخر واجدا لمرجح آخر كما إذا كان احد الخبرين موافقا للكتاب و العامة و الآخر مخالفا فلم يذكر حكمه في المقبولة

چون اگر مرجحات، خدمتتان عرض کردم که نکته اساسی در باب ترجیح این باید در ذهنتان باشد ترجیح همیشه با تعبد است، چون تعبد است این تعبد باید دقیقا بیان بشود، از نکات تعبد این است که باید دقیقا بگوید مخصوصا این که ایشان این جور تقسیم فرمودند. یکیش واجد کلا المرجحین است، یکیش فاقد کلا المرجحین است، یکیش واجد احدهما است، یکیش فاقد است.

پس اگر یکی واجد باشد یک مرجح و فاقد دیگری و عکس آن باشد، این چون نیامده این نیست.

فلم يذكر حكمه في المقبولة إلا أن حكمه يعلم من خبر صحيح رواه الراوندي،

یعنی مراد قطب راوندی

بسندہ عن الصادق علیہ السلام

البتہ اصطلاح سند را ایشان تعبیر می کنیم.

یکی از حضار: فارجه حتى تلقی امامک را می فرمایند حکمش برای این نیامده؟

آیت الله مددی: نه سوالش نیامده، نیامده از امام بپرسد که اگر یکی مخالف عامه بود موافق کتاب هست اما موافق عامه هم هست، یکی

مخالف کتاب است لکن مخالف عامه هم هست، ما این را چکار بکنیم؟

در روایتی دارد به سند صحیح، بخبر صحیح رواه، همین است که از مرحوم نائینی هم خواندیم. ایشان تعبیر کرد صحیح القطب الراوندي

عن الصادق علیہ السلام.

ان شا الله متعرض می شویم.

إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْجُوهُ. فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِي كِتَابِ

اللَّهِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَةِ فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ

غالباً در روایات اهل بیت نمی گویند عامه، می گویند ناس، اعرافوا منازل الناس.

فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ فَذَرُوهُ وَ مَا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ. فَمُبْتَغَىٰ هَذِهِ الصَّحِيحَةُ كَمَا فِي قُرْنِ ششم آمده اصحاب ما در جمع بین روایات.

یکی از حضار: این واقعا تعجب است، چطور اینها را صحیح می بینید؟! بعد هم خود کتاب سال چند پیدا شده؟

آیت الله مددی: قرن دهم، بین دهم و یازدهم، کس دیگری هم نقل نکرده، فعلا منحصر فوائد المدنیة. ما هنوز متعرض این قطب راوندی هم نشدیم.

اینها علی ای حال فالذی تحصل مما ذکرناه أن المرجح المنصوص منحصراً فی موافقة الكتاب و مخالفة العامة و أنه لابد فی مقام الترجیح من ملاحظة موافقة الكتاب اولاً و مع عدمها يعتبر الترجیح بمخالفة العامة.

البته اصل این مطلب چون ترجیح مبتنی بر حجیت تبعدی خبر است، حجیت تبعدی خبر را هم ایشان به سیره عقلا گرفتند. پس به سیره عقلا خبر ثقة حجت، شارع آمد این سیره را امضا کرد، خبر ثقة به تعبد حجت و در مقام اختلاف این دو تا روایت ثقة شارع مقدس دخالت کرد، دیگه نه عقلا، آمدند گفتند که ترجیح بدهیم به موافقت کتاب و مخالفت عامه و اگر ترجیح نشد آن وقت شما مخیرید. این خلاصه. یعنی چون بحث ها طولانی است طرح مکتب فکری گاهی روشن نمی شود، نکته ملتفت هستید؟ این طرح مکتب فکری مرحوم آقای خوئی در خبر این است پس مطلب ایشان عقلانی است و عقلا این مطلب را قبول دارند و آن این که خبر ثقة حجت است، عقلا به آن تعبد دارند، شارع این تعبد را امضا کرده پس شد حجت شرعی.

از آن ور شارع آمده در مقام اختلاف دو تا ثقة دخالت کرده، تعبد داده، اگر موافق کتاب است این ترجیح دارد و اگر موافق کتاب هم نبود آنی که مخالف عامه است ترجیح دارد، اگر ترجیح هم نبود تخیر. این شارع آمده شما را تعبد داده به تخیر، این خلاصه طرحی است که مرحوم آقای خوئی قدس الله سره از مجموعه بحث حجیت خبر و تعارض دیگه تا این جا فرمودند.

و إلا فيحكم بتساقطهما و لا يحكم، احتیاج به فاء ندارد. و يرجع إلى دليل آخر أو اصل عملی.

این هم چون دیگه ما بنا نبود متعرض کلمات بعد از نائینی بشویم. این مجموعه کلمات چون بعضی از نکاتی هم بود که من سابقا خلافتش

را عرض کرده بودم امروز برای تکامل بحث و کمال بحث کل مطلب ایشان را متعرض شدیم و معلوم شد که مطالب چیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین